

ریوانشیسم روسی؛ تقابل قدرت‌های بزرگ در اوراسیای مرکزی

سینا صبا^۱، افشین زرگر^۲

چکیده

با پایان یافتن رقابت‌های بین دو بلوک شرق و غرب در جهان و بالاخص در حوزه اوراسیا، بسیاری بر این عقیده بودند که دوران نظریات ژئوپلیتیک نیز به پایان رسیده است. اما اکنون و با گذشت سال‌ها از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چنین به نظر می‌رسد که رقابت بین ایالات متحده آمریکا و روسیه در بسیاری از مناطق جهان پسا جنگ سرد، به ویژه در مناطق تحت نفوذ شوروی سابق و اصطلاحاً در «اوراسیای مرکزی» تازه آغاز شده است. عدم حضور شوروی و فقدان حاکمیت بلامنازع در اوراسیای مرکزی موجب ایجاد خلاء قدرت در حوزه‌های سنتی تحت نفوذ این کشور گردید و در چنین فضایی توجه سایر قدرت‌ها به این مناطق جلب شد، که می‌توان آن را سرآغاز ایجاد یک بازی بزرگ جدید در منطقه دانست. از اینرو این مقاله به بیان رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای با هدف کسب برتری‌های ژئوپلیتیک در اوراسیای مرکزی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، اوراسیای مرکزی، بحران سیاسی، توسعه طلبی، ساختار نظام بین الملل.

^۱ کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

^۲ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج



مقدمه

منطقه و بالاخص در دوران پسا فروپاشی شوروی می‌باشد. نظریه نوواقعگرایی در این مقاله با تشریح موازنه قدرت بین دو قطب در دوران جنگ سرد، به بررسی این نظریه در عصر حاضر پرداخته و رقابت روسیه و غرب در مناطق ژئوپلیتیک را بر این مبنا توضیح می‌دهد. سوال اصلی این مقاله؛ چرایی اهمیت منطقه اوراسیای مرکزی از منظر روسیه و غرب می‌باشد؟ این مقاله در صدد است، پاسخی مناسب برای رقابت های روسیه و غرب در اوراسیای مرکزی (۲۰۰۰ تا کنون) ارائه دهد.

آشنایی با اوراسیای مرکزی

در مطالعات شورای آتلانتیک ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۱ میلادی، قلمرویی به نام اوراسیای مرکزی تعریف شد که از غرب به دریای سیاه، از شرق به نواحی غربی چین، از شمال به روسیه و از جنوب به ایران، پاکستان و افغانستان محدود می‌شود. بر این اساس اوراسیای مرکزی شامل آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان) در شرق دریای خزر، قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) در غرب دریای خزر و جمهوری‌های اسلاو (اوکراین، روسیه سفید، فدراسیون روسیه و مولداوی) و سایر جمهوری‌های شوروی سابق را در بر می‌گیرد. در برخی تعاریف نیز، اوراسیای مرکزی برای اشاره به «کشورهای مستقل مشترک المنافع» که دوازده جمهوری از پانزده جمهوری پیشین اتحاد شوروی آن را تشکیل داده‌اند، به کار می‌رود (کولایی، ۱۳۹۱: ۷-۹). چرا که جمهوری‌های بالتیک (لیتوانی، لتونی و استونی) که در دوران استالین با اشغال نظامی به روسیه پیوستند

با بررسی تاریخ روسیه می‌توان دریافت که با ظهور امپراتوری روسیه و گسترش مرزهای این کشور، تعارضات این امپراتوری با غرب نیز افزایش یافته است. هر چند پس از جنگ سرد، دوره‌ای کوتاه از تنش زدایی و آغاز همکاری‌های متقابل بین شوروی و غرب به وجود آمد، اما فروپاشی شوروی و ظهور جمهوری‌های استقلال یافته به عنوان کشورهای مستقل، باعث ایجاد تنش مجدد در روابط دو طرف گردید. اگر چه پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی، در دوره‌ای کوتاه مدت (۲سال)، جمهوری‌های جدا شده به فراموشی سپرده شده بودند، اما در سال ۱۹۹۳ میلادی، کشورهای استقلال یافته شوروی سابق دوباره در کانون توجه روسیه قرار گرفتند. زیرا حضور و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در این کشورها باعث ایجاد مشکلات سیاسی و تعمیق شکاف هویتی بین این منطقه و روسیه شد. در این دوره کرملین، از یک سو نگران نفوذ غرب و گسترش ناتو به شرق می‌باشد و از سوی دیگر، غرب تلاش می‌کند تا کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی را در جمیع متحدان خود بگنجاند و از نفوذ روسیه به کشورهای این حوزه و مناطق شرق اروپا بکاهد. بر مبنای نظریات ژئوپلیتیک، سیاست مداران روسیه و غرب به موقعیت استراتژیک این منطقه واقف هستند، لذا همواره در طول تاریخ، این منطقه حوزه رقابت‌های دوطرف بوده است و در برخی مواقع، این رقابت منجر به بروز تعارضات جدی و بحران‌های سیاسی شده است. هدف این مقاله بررسی اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اوراسیای مرکزی و مطالعه جهت‌گیری سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ در این



کشورهای استقلال یافته نیز از مهم‌ترین تحولات منطقه اوراسیای مرکزی به شمار می‌آید، زیرا از دید برخی تحلیلگران، فرصتی برای جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی به وجود آورد تا که به سوی اقتصادهای بازاری و تشکیل نظام‌های سیاسی دموکراتیک، انتقال یابند. ولی به علت تنوع فرهنگی، قومی، ادعاهای مرزی و پیوندهای تاریخی که در بین کشورهای اوراسیای مرکزی وجود دارد، این روند تا حدی دشوار گشته است. در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی، نگرش یوروآتلانتیک‌گرایان حاکم بر سیاست خارجی این کشور، باعث غفلت روسیه از مناطق تحت سلطه سابق، از جمله اوراسیای مرکزی شد. این خلاء قدرت، همزمان با ورود سایر قدرت‌ها به منطقه به وقوع پیوست. اما جایگزینی نگرش اوراسیاگرایی به جای غرب‌گرایی در سیاست خارجی روسیه باعث توجه دوباره روسیه به حوزه اوراسیای مرکزی شد و این مناطق، از آن زمان در سیاست خارجی روسیه اهمیت بیشتری یافتند. در حال حاضر، مشکلات زیادی از فقر اقتصادی تا منازعات قومی، مذهبی و سرزمینی و دخالت قدرت‌های جهانی و نبود ترتیبات فراگیر حل و فصل مشکلات، آینده این منطقه را در وضعیت مبهمی قرار داده که البته از یکسو برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی، سیاسی و امنیتی منطقه اوراسیای مرکزی، شکل‌گیری ساختارها و ترتیبات گسترده و حضور و همکاری همه بازیگران ضروری است (کرمی، ۱۳۸۶: ۴۱-۳۹). از سوی دیگر، حضور قدرت‌های جهانی در این منطقه، با سیاست اقتدار طلب و تمامیت خواه روسیه و نگاهی که در سال‌های اخیر به کشورهای شوروی سابق (خارج نزدیک) داشته، در تضاد می‌باشد. در سال‌های اخیر، مسئله

و از اوایل دهه ۱۹۹۰ نیز اعلام استقلال نمودند، هرگز در مجموعه اوراسیای مرکزی قرار نمی‌گیرند. البته تعاریف و استنباط‌های متعددی وجود دارد اما بیشتر دیدگاه‌ها، بر کشور روسیه، پنج کشور آسیای مرکزی و سه کشور قفقاز تأکید دارند (Fairbanks, 2001).

با انقلاب ۱۹۱۷ و برپایی حکومت‌های کمونیستی در سراسر اوراسیای مرکزی، این منطقه در مسیر تحولاتی قرار گرفت و تصمیماتی توسط انقلابیون بلشویک اتخاذ شد، از جمله اینکه مناطق مسلمان نشین را از تاریخ و فرهنگ خود جدا ساختند و اینگونه بود که استقرار سوسیالیسم، نه بر اساس دیدگاه‌های مارکس، که بر پایه ضرورت‌های انقلاب بلشویکی، پی گرفته شد. به وجود آمدن اتحاد شوروی با ایجاد دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد، جامعه و فرهنگ در سراسر اوراسیای مرکزی همراه شد. ایجاد جمهوری‌های قومی در سراسر این منطقه، با برنامه‌ریزی‌های وسیع و همه جانبه برای شکل گرفتن «انسان شوروی» ادامه یافت، تا در جامعه سوسیالیستی مورد نظر بلشویک‌ها، تکامل همه جانبه فرد و جامعه تحقق یابد. بر این اساس تغییر نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها، زبان و خط مردم در سراسر اوراسیای مرکزی، با استفاده از همه امکانات و توانایی‌های حکومت کمونیستی دنبال شد (کولایی، پیشین: ۱۳-۱۲). پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، اختلاف‌های ریشه‌دار تاریخی، فرهنگی و سرزمینی که به دلیل سیستم متمرکز و دیوان سالار کمونیسم امکان ظهور نیافته بود، سر برآورد و سبب شد در آسیای مرکزی و قفقاز، درگیری‌های متعددی آغاز شود. در این دوره، ظهور انقلاب‌های رنگی در برخی از



انرژی و ترازیت آن، به یکی از مسائل جهانی تبدیل شده و بدین سبب است که مناطق دارای انرژی در همه جای جهان و از جمله در منطقه اوراسیای مرکزی، مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای مانند آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و روسیه قرار گرفته‌اند. منطقه اوراسیای مرکزی به دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان، اهمیت ویژه‌ای دارد و سایر قدرت‌ها سعی دارند تا با تسلط بر منابع انرژی، معادلات منطقه را به گونه‌ای جهت‌دهی نمایند که با منافع آنها سازگار باشد.

ژئوپلیتیک و ظهور تفکر اوراسیاگرایی

پیشینه واژه اوراسیاگرایی که از ۱۹۹۱ در حوزه‌های روشنفکری و سیاسی پسا شوروی مطرح شد، به قرن نوزدهم باز می‌گردد. در واقع واژه اوراسیا خلق شد تا به کودکانی با والدین اروپایی-آسیایی اشاره داشته باشد، که بعدها در اشاره به وحدت زمین شناختی قاره کهن، مورد استفاده قرار گرفت. از اینرو از همان آغاز، این کلمه به ترکیب، اتحاد و تلفیق میان دو موجود با حقیقتی ماهوی اروپا یا غرب، در یکسو و اوراسیا یا آسیا در سوی دیگر اشاره داشت که بعدها در قالب ایدئولوژی اوراسیاگرایی ارائه شد (لاروتل، ۱۳۸۸: ۳۵۵). در واقع می‌توان از منظر ژئوپلیتیک اینگونه بیان کرد که روسیه، در پی ناکامی و شکست در جبهه غرب، با جذب آسیا شدن و گسترش مرزها در شرق، شیوه‌ای برای به چالش کشیدن محوریت غرب، در پی گرفت. ایدئولوژی اوراسیا گرایی اولیه بر پایه جریانات اندیشه غالب در

روسیه از جمله: اسلاوگرایی قرن نوزدهم و آسیا گرایی اوایل قرن بیستم استوار بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ نظریه قومیت لئوگومیلف مطرح شد. هر چند نظریات وی، طرفداران بسیاری داشت اما، اوج بلند پروازی گومیلف در نوشته‌های سیاسی‌اش درباره اوراسیا، قابل مشاهده بود. وی در اکثر نوشته‌هایش، اوراسیا را با سرزمین شوروی برابر می‌داند و چندین ابر قوم را نیز بر می‌شمرد: روسی، استپی، مسلمان، اروپایی، بودایی، بیزانسی (مسیحیان قفقاز). اما معتقد است که دو ابر قوم روسی و استپی در سرزمین اتحاد شوروی سلطه دارند، زیرا آن‌ها تنها اقوامی هستند که برایشان اوراسیا، فقط سکونت‌گاه است، در حالی که سایر اقوام در مناطق تمدنی چندگانه مستقرند. نظریات وی، پیش فرض‌های اوراسیاگرایان را تصدیق می‌کند و تهدید مغولان را صرفاً افسانه‌ای می‌داند که غرب به آن دامن زد تا توجه روس‌ها از دشمنان واقعیشان در جهان رومی-آلمانی، به خصوص اقوام ساکن در منطقه بالتیک، لهستان و سوئد امروز منحرف شود. نهایتاً افکار گومیلف در قالب نظریه قومیت، با مضامینی چون بیگانه‌هراسی، اختلاط‌هراسی و یهود ستیزی همراه بود که منتقدین بسیار داشت. اگر چه نظریه قومیت گومیلف را می‌توان به نوعی نواوراسیا گرایانه دانست اما در دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی، اولین افکار نواوراسیاگرایی در قالب نظریات فلسفه تاریخ و احیای فرهنگ‌گرایی الکساندر پانارین بیان شد. او و همراهانش معتقد بودند که تغییر ایدئولوژی، کوچک‌شدن اتحاد شوروی را توجیه نمی‌کند. آنان که در حسرت اتحاد شوروی سابق بودند را می‌توان به نوعی نزدیکترین نظریات و گروه



شیبانی، ۱۳۹۰: ۱۵۱-۱۳۱). البته نظریات ژئوپلتیک مطرح شده در اوراسیا، بسیار پیش تر از فروپاشی شوروی و خلاء قدرت این کشور در حوزه اوراسیای مرکزی می باشد و در واقع می توان، قدمت این نظریات را برابر با آغاز حاکمیت بلشویکها (۱۹۱۷) در روسیه دانست. در طول دوران جنگ سرد توجه نظریات ژئوپلتیک معطوف به اوراسیا بود، تا اینکه فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی (آسیای مرکزی و قفقاز) فرصتی برای نفوذ غرب به این منطقه در قالب نظریات ژئوپلتیک به وجود آورد. عده ای از نظریه پردازان معتقدند که سیر تحول نظریاتی که در مورد پهنه های جغرافیایی در سیاست داخلی و بین الملل مطرح شده است، قدمتی بیش از یک قرن دارد. به عبارتی دیگر از زمانی که مکیندر، منطقه اوراسیا را برای سیادت بر جهان، حیاتی توصیف کرد و آن را قلب زمین نامید، بیش از یکصد سال می گذرد. اوراسیا نیز به عنوان منطقه ای استراتژیک در نظریات ژئوپلتیک مطرح بوده و این نظریات که در بدو امر، حالتی کاملاً ژئوپلتیک داشت، اکنون در قرن بیست و یکم و با در نظر گرفتن رویکردهای فرهنگی و نقش فرهنگ در سیاست بین الملل، در دستور کار سایر قدرت ها نیز قرار گرفته که می توان، آن را سیر نظریات از ژئوپلتیک به ژئوکالچر نامید (نادری، ۱۳۹۳: ۱۲۳). به عبارت دیگر، شاهد دگرگونی نظریات سنتی ژئوپلتیک و گرایش آنها به سوی نظریات ژئوپلتیک مدرن بوده ایم که در آن، قدرت ها برای نفوذ به مناطق استراتژیک جهان به دنبال نفوذ از طریق نظریات مدرن ژئوپلتیک می باشند. هارتلند امروزی نقش بسیار برجسته ای در

به افکار نو اوراسیاگرایان دانست. در واقع می توان اعتبار علمی نو اوراسیاگرایی را تا حدودی به مفهوم تمدن وابسته دانست (لاروئل، پیشین: ۹۴-۱۵۳). آخرین موج در مطالعه اوراسیاگرایی معاصر روسیه (نو اوراسیاگرایی)، مباحث الکساندر دوگین است. نظریه وی در شکل گیری نظریه اوراسیاگرایی، بسیار حائز اهمیت است که در اندیشه و تفکر وی، چندین گرایش فکری از جمله نظریه سیاسی با الهام از سنت گرایی، فلسفه مذهبی ارتدوکس، نظریه های آریا گرایانه و غیب گرایانه و مفاهیم ژئوپلتیک و اوراسیاگرایی را شامل می شود. در واقع ژئوپلتیک، رشته اصلی است که نظریات اوراسیاگرایی دوگین به آن استوار است. از نظر وی ژئوپلتیک، اساساً در خدمت دولتی است که در آن بسط می یابد، از اینرو ژئوپلتیک روسیه فقط می تواند اوراسیاگرایانه باشد و تنها نظریه ژئوپلتیک اوراسیاگرا است که مسئول احیای جایگاه این کشور به عنوان قدرتی بزرگ است. اوراسیاگران بر مبنای این نظریه، خواهان احیای اتحاد شوروی هستند (همان: ۲۰۵-۱۹۱).

اوراسیای مرکزی در نظریه های ژئوپلتیکی

منطقه اوراسیا که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (اوراسیای مرکزی) در آن قرار گرفته اند، به دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین، کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان اهمیت ویژه ای دارد. در گذشته سلطه اتحاد شوروی، فضای مانور چندانی برای ایالات متحده آمریکا باقی نمی گذاشت. اما اکنون بار دیگر رقابت های ژئوپلتیک در این منطقه، شدت پیدا کرده است (عطایی و

تهدید موقعیت آمریکا در خلیج فارس را نیز خواهد داشت و این بیانگر اهمیت اوراسیای مرکزی در نظریات ژئوپلتیک است (برژینسکی، ۱۳۷۸: ۲۸).

اهمیت اوراسیای مرکزی برای قدرت های بزرگ

منطقه اوراسیای مرکزی از نگاه مسکو، کشورهای هم سود، هم حوزه نفوذ روسیه هستند و هم عرصه‌ای که دارنده طیفی از مشکلات و تهدیدات برای روسیه است. ناسیونالیسم و قوم‌گرایی افراطی، جدایی طلبی‌ها و گرایش‌های متنوع مذهبی، مسائل جمعیتی از یکسو و گرایش به پیوند و هم‌پیمانی با قدرت‌ها و پیمان‌های خارجی از سوی دیگر، روسیه را در معرض تهدیدات جدی قرار می‌دهد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جاذبه‌های ژئوپلتیک و ژئواکونومیک منطقه، قدرت‌ها و بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای دیگری را نیز به این میدان جلب کرد. در این میان، برای بازیگران منطقه‌ای که در حاشیه و همجوار با آسیای مرکزی قرار داشتند مانند: ترکیه، ایران، روسیه و چین علاوه بر اهداف اقتصادی و توسعه نفوذ سیاسی خود در منطقه، برخی نگرانی‌های امنیتی نیز به وجود آمد. زیرا تمایلات و اقدامات سایر قدرت‌ها و اتحادیه‌های بین‌المللی برای ارتباط با منطقه و فشار بر روسیه، باعث شده است که قدرت‌های منطقه‌ای، با پیش فرض احساس عدم ثبات سیاسی و اقتصادی در منطقه، مواجه شوند و در پی راهکارهایی برای حفظ وضع موجود برآیند و وارد عرصه سیاسی و رقابت قدرت‌های بزرگ شوند (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲). در حالی که پیش از این حضور کشورهایایی مثل ترکیه در منطقه، تنها با هدف کسب منافع و توسعه نفوذ صورت می‌گرفت. اکنون این کشورها، کسب سود و منافع

ایجاد موقعیت استراتژیک و ژئوپلتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون در سده بیست و یکم بازی می‌کند و ریشه‌های آن را باید در ذخایر بزرگ انرژی و موقعیت جغرافیایی آن در قلب زمین و در نظام بین‌الملل کنونی جستجو کرد. از نظر ژئواکونومی، انرژی موجود در اوراسیای مرکزی، منابعی ارزشمند برای کشورهای شرق، غرب و گزینه‌ای جهت تنوع بخشی به واردات انرژی است. قدرت‌های بزرگ برای نفوذ به اوراسیای مرکزی به عنوان بخشی از شوروی سابق، با بهره‌گیری از نظریات ژئوپلتیک مدرن و به وسیله راهکارهای همکاری جویانه در رفع مشکلات اقتصادی، تعارضات هویتی و اختلافات فرهنگی ناشی از فروپاشی شوروی، خواهان نفوذ به منطقه اوراسیای مرکزی می‌باشند، تا بتوانند با گسترش همکاری‌های اقتصادی و قراردادهای مشارکت تجاری به بهره‌برداری از منابع نفت و گاز و تسلط بر خطوط انتقال انرژی و موقعیت ژئوپلتیک اوراسیای مرکزی دست یابند. بنابراین بی‌جهت نیست که پوتین، اضمحلال شوروی و از دست رفتن سلطه این کشور بر اوراسیای مرکزی را بزرگترین فاجعه ژئوپلتیکی قرن بیستم برای کشورش دانسته است و اولویت مدیریت روسیه را احیای مجدد نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز اعلام می‌کند (weitz, 2006:156).

از طرف دیگر، افرادی همچون برژینسکی با نظر به اهمیت فوق‌العاده اوراسیا و به ویژه مناطق میانی آن، از لحاظ ژئوپلتیکی و ژئواکونومیکی، از گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا نیز استقبال می‌کنند. همچنین برژینسکی بر این عقیده است که هر ملتی بتواند بر آسیای مرکزی تسلط پیدا کند، توانایی



می‌توانند برای تجارت و با ارائه کمک‌های اقتصادی راه را برای توسعه نفوذ در منطقه هموار سازند (رومر، ۱۳۸۳: ۱۸۰). اکنون آمریکا همه وسایل قدرت خود را برای تثبیت خود به عنوان یک بازیگر اصلی در آسیای مرکزی و نیز در سراسر کشورهای مستقل مشترک المنافع به کار می‌گیرد. به طور کلی، منافع استراتژیک، دسترسی به انرژی و جلوگیری از احیای یک امپراطوری روسی و سیاست بین‌المللی ارزشی، مبنی بر ترویج دموکراسی، به عنوان اصلی‌ترین هدف آمریکا از حیث شعاری و نیز واقعی می‌باشد و می‌توان هدف اصلی و نهایی آمریکا از ورود به صحنه اوراسیای مرکزی را جلوگیری از نفوذ و سلطه روسیه و یا هر قدرت دیگری در منطقه دانست.

ب) روسیه

منافع روسیه در اوراسیای مرکزی، متنوع و پیچیده است. این مناطق برای روسیه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا روسیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، تنها وقتی می‌تواند خودنمایی کند که کماکان در این مناطق از تسلط بارزی برخوردار باشد. از طرفی پس از فروپاشی شوروی و گسترش ناتو از غرب به شرق، سیاست‌های روسیه نیز تغییر کرده است. این کشور در پی بازگشت به اقتدار و حوزه نفوذ سابق خود در منطقه می‌باشد، زیرا با تسلط غرب بر این منطقه تنها ابزار تسلط روسیه بر غرب که همان انرژی می‌باشد، در اختیار رقبای روسیه قرار می‌گیرد و این موضوع از اقتدار روسیه می‌کاهد. روسیه و چین دو قدرت بزرگ و تأثیرگذار اوراسیایی‌اند و به دلیل جایگاه تاریخی و موقعیت بین‌المللی این دو قدرت بزرگ، هیچ بازیگر خارجی نمی‌تواند نقش آن‌ها را در منطقه نادیده بگیرد. آسیای مرکزی و قفقاز از

اقتصادی را در حفظ وضع موجود و ثبات سیاسی و همکاری با کشورهای منطقه می‌بینند، به عبارت دیگر در این رقابت که بین قدرتهای بزرگ برقرار شده، نقش موازنه‌گر و توازن کننده قدرت را بر عهده گیرند. ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا قدرت‌هایی هستند که توانایی اعمال نفوذ و قدرت در خارج از مرزهای خود را دارند و می‌توانند نقش مهمی در صحنه سیاسی ایفا کنند و وضعیت ژئوپلیتیکی آن را تغییر دهند. شاید بتوان گفت که اوراسیامدت‌های طولانی است که محور توجه آمریکا می‌باشد و سلطه جویی جهانی آن کشور، در سلطه بر اوراسیا خلاصه می‌شود.

الف) ایالات متحده آمریکا

هرگاه آمریکا بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید در اوراسیا نقش برتر را داشته باشد، اما لازمه حفظ برتری سنتی آمریکا در اوراسیا آن است که موازنه قوا در آنجا حفظ گردد و از ظهور قدرت یا قدرتهایی که بتوانند بر سیاست آمریکا تأثیر بگذارند، جلوگیری به عمل آید. آمریکا بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در اوراسیای مرکزی است که با هدف سلطه بر منابع انرژی و خطوط انتقال انرژی و کسب موقعیت اقتصادی و ژئواستراتژیک قصد دارد، فرایندهای منطقه‌ای را تحت کنترل خود بگیرد. سیاستمداران آمریکا در پیشبرد سیاست‌های خود به پاشنه آشیل روسیه (اوراسیای مرکزی) توجه دارند و می‌دانند که این منطقه، از متنوع‌ترین مناطق جهان از نظر اقوام، به شمار می‌آید. تعارضات هویتی و مناقشات قومی و سرزمینی، بی‌ثباتی سیاسی، عدم توسعه اقتصادی و اجتماعی، از مسائلی است که سبب آسیب‌پذیری کشورهای این منطقه شده است. در چنین شرایطی است که قدرتهای فرا منطقه‌ای



علاوه بر مسائل امنیتی مرتبط، احتمال تسری افراط‌گرایی مذهبی از آسیای مرکزی به مناطق مسلمان‌نشین چین نیز وجود دارد و همچنین منافع اقتصادی این کشور در اوراسیای مرکزی، باعث شده که جلوگیری از افزایش حضور آمریکا در این منطقه، به یکی از هدف‌های اصلی این کشور تبدیل گردد (داداندیش، ۱۳۸۶: ۸۲). چین با حمایت از استقلال و حاکمیت ملی این کشورها، به ویژه از طریق سازمان همکاری شانگ‌های توانسته است. علاوه بر جلب نظر مثبت دولتمردان آنها اهداف خود در منطقه را نیز پیگیری کند.

د) اتحادیه اروپا

نیاز اروپا به انرژی و تأمین امنیت خطوط انرژی مهمترین انگیزه و دلیل جلب توجه اتحادیه اروپا به اوراسیای مرکزی است. عملکرد روسیه در استفاده از انرژی به عنوان یک اهرم فشار در روابط خود با اروپا سبب شده است تا اروپا به سمت متنوع‌سازی مجاری تأمین و انتقال انرژی در منطقه روی آورد. اروپا خواهان آن است که رقابت در منطقه از حاصل جمع صفر به حاصل جمع مثبت تبدیل شود تا بتواند بدون تنش به منافع خود دست یابد. از طرفی دیگر نیز، نیاز منطقه به سرمایه‌گذاری در سطوح مختلف و وجود ظرفیت‌های بالای اتحادیه اروپا برای پاسخ به این نیاز، فرصت‌طلبی را در اختیار اتحادیه اروپا برای تعامل با کشورهای اوراسیای مرکزی می‌گذارد. در استراتژی جدید همکاری اروپا با اوراسیای مرکزی در مقطع زمانی بین سال‌های (۲۰۱۳-۲۰۰۷)، حکمرانی خوب و حاکمیت قانون پیگیری سیاست‌های حقوق بشر،

مهمترین عناصر اتخاذ سیاست‌های روسیه در فضای پهنای شوروی سابق به شمار می‌آیند و بنابراین فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های اوراسیای مرکزی، جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با این کشورها، تلاش‌های بسیاری را به کار بسته است (رودینتسکی، ۱۳۸۴: ۲۴۰). سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای در جمهوری‌های آسیای شوروی سابق، قابل فهم است

(Cornell, 2004:125).

ج) چین

اوراسیای مرکزی نزدیکترین و کم‌هزینه‌ترین منطقه برای تأمین منابع انرژی مورد نیاز چین می‌باشد و پیوند تاریخی و جغرافیایی چین با کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، از مهمترین نقاط قوت و ابزارهای این کشور در تعامل با منطقه محسوب می‌شود. البته نیاز به دسترسی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به اقیانوس آرام، خاور دور و جنوب شرقی آسیا از عوامل ژئوپلیتیک مهم در نوع رابطه کشورهای منطقه با چین محسوب می‌شود (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۳۱-۲۱). از طرفی بدون شک، شبج قدرت نظامی چین در کنار توانایی‌های اقتصادی آن، از اهرم‌های مهم این کشور در پیشبرد اهداف خود در منطقه می‌باشد. هر چند چین سیاست خود را بر پایه توسعه صلح آمیز قرار داده و هرگز سخن یا اقدامی که مبتنی بر استفاده یا تهدید به نیروی نظامی از سوی این کشور باشد به چشم نمی‌خورد، اما تصور این نیرو در اذهان دولت مردان منطقه تأثیر روانی زیادی دارد. برای چین



در دستور کار خود قرار داده بود، اما در سخنرانی‌های سیاستمداران این کشور، همچون اصطلاح «میهن مشترک اروپایی» که گورباچف در آوریل ۱۹۸۷ در پراگ بر آن تأکید داشت، اینطور به نظر می‌رسید که شوروی همواره در صدد گسترش مرزها به اروپای شرقی و تشکیل اوراسیا می‌باشد. سیاست‌های فرانسه و انگلستان نیز در قامت بلوک غرب بود و نمی‌توان از آن‌ها به عنوان سیاستی مستقل یاد کرد. تمامی این کشورها در قالب ناتو یک سیاست مشترک داشتند و آن سیاستی بود که آمریکایی‌ها برای مقابله با شوروی و تحت عنوان سیاست سد نفوذ پیش گرفتند. برای اولین بار جرج کنان بود که در تلگرافی خطاب به واشنگتن بیان داشت که بی‌حفاظی و ناامنی تاریخی روسیه با ایدئولوژی مارکسیسم گره خورده است، به همین خاطر آن‌ها گرفتار مناقشه‌ای دشوار با آمریکا و کلاً شیوه زندگی غربی‌ها شده‌اند. همچنین وی در مقاله‌ای با عنوان «منابع رفتاری شوروی» در مجله روابط خارجی نوشت که توسعه و گسترش نفوذ شوروی‌ها باید در مدار تغییری از عناصر سیاسی و جغرافیایی که دائماً تغییر می‌کنند و به صورت عمل مقابله‌ای در برابر شوروی‌ها اجرا شوند، سد و جلوی آن گرفته شود (یانگ، ۱۳۸۴: ۳۶۴-۳۶۳).

ب) رقابت قدرت های بزرگ پس از جنگ سرد
حد فاصل سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ را باید دوران خلأ تلقی کرد، چرا که دولتمردان آمریکایی در خصوص اینکه منافع ملی آمریکا در دوران پسا کمونیسم چیست، قادر به نتیجه‌گیری دسته جمعی و واحد نبودند و تعریف صحیح و یکسان از منافع نداشتند. اما به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران در سال ۲۰۰۰ به همراه وقایع پس از آن باعث اتخاذ استراتژی کلان

دموکراسی و آموزش و پرورش از موضوعات مورد توجه اتحادیه اروپا در این منطقه می‌باشد.

رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر اوراسیای مرکزی

الف) رقابت قدرت های بزرگ در دوران جنگ سرد

در این دوره که حدوداً بازه زمانی سال‌های (۱۹۸۹-۱۹۴۸) را در بر می‌گیرد، قدرت‌هایی همچون ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان قدرت‌های بلامنزاع در جهان دو قطبی و چین، فرانسه و انگلستان را تا حدودی می‌توان در حد و اندازه‌های قدرت جهانی دانست که توانایی تأثیرگذاری بر معادلات جهانی و فرا منطقه‌ای را دارند. اما آنچه مسلم است این دوران، شدیداً تحت تأثیر ایدئولوژی قرار داشت و جهان بر مبنای همین جهت‌گیری‌ها، به دو بلوک شرق و غرب تقسیم گردیده بود. هر چند در این دوران، قدرت‌های بزرگ به دنبال کسب قدرت و برتری جویی در سایر عرصه‌های نظام بین الملل بودند، شوروی و ایالات متحده آمریکا به دنبال متحدین جدید و فراخواندن هم پیمانان رقیب به دامان خود بوده‌اند، اما توجه به هارتلند را می‌توان در رفتار دو ابر قدرت نیز مشاهده نمود. در بلوک شرق تنها قدرت و متحدی را که شوروی کمونیستی در کنار خود می‌دید، کشور چین بود. پیروزی کمونیسم در چین، علامت بزرگ و روشنی از کسب موفقیت و گسترش نفوذ کمونیسم مورد ادعای مسکو، در آسیا و علامت خطری برای آمریکایی‌ها بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰، شوروی نیز اگر چه سیاست‌های تنش‌زدایی و شفاف‌سازی و اعتماد متقابل با غرب را

رقیب می‌دید و از این روی به گسترش نفوذ خود در مناطقی پرداخت که حوزه نفوذ پیشین شوروی بودند و این را می‌توان در دیدگاه رهبران ایالات متحده آمریکا نیز مشاهده نمود، هنگامی که جورج بوش پدر دیدگاه جدیدی را برای توضیح موقعیت جدید آمریکا در عرصه بین‌الملل ارائه داد و آن را «نظم نوین جهان» نامید (امام زاده فرد، ۱۳۸۴: ۱۰۲). سیاست نظم نوین جهانی در بردارنده موارد و نکاتی بود که امنیت ملی آمریکا را تضمین و بر مبارزه با تروریسم و حفظ ثبات استراتژیک تأکید داشت و کشورها را به سمت دموکراسی و اقتصاد آزاد ترغیب می‌کرد. این سیاست آمریکا خشم روسیه را بر انگیخت، زیرا مقامات ایالات متحده آمریکا، استراتژی گسترش به عنوان استراتژی جدید این کشور اعلام کردند و روسیه از این هراس داشت که آمریکا به بهانه حقوق بشر و دموکراسی و تعاملات اقتصادی بر کشورهای تازه استقلال یافته اوراسیای مرکزی تأثیر گذارد و بر بحران‌های منطقه بیفزاید. اما با گسترش و نفوذ هر چه بیشتر غرب در سرزمین‌های استقلال یافته شوروی سابق، سیاستمداران روسیه احساس خطر نموده و اینگونه بود که در سال ۱۹۹۳ اختلافات روسیه با آمریکا و کشورهای اروپایی از حوزه اقتصادی به حوزه‌های کنترل تسلیحات و خلع سلاح نیز توسعه یافت. از این روی بود که روسیه در اواسط دهه ۱۹۹۰، رویکرد خود را تغییر داد و کوزیروف متهم به این شد که روسیه در نتیجه سیاست‌های وی، متحدان خود را از دست داده و دیگر نمی‌تواند در اوضاع جهان نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد (Sakwa, 2002: 35). در واقع می‌توان گسترش ناتو به شرق و حمایت آمریکا از سیاست توسعه ناتو به سوی شرق را از علل مهمی

نوینی توسط رهبران آمریکا شد، بلکه بتواند جایگزین مبارزه با کمونیسم باشد (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۳-۱۷۲). عدم موفقیت امپراتوری شوروی در خلق یک هویت سیاسی فراگیر ناتوانی ایدئولوژی مارکسیست-لنینیستی در فراهم آوردن شرایط برابر و رشد و توسعه اجتماعی و شل شدن پیچ‌های ماشین سرکوب و قدرت نظامی، نهایتاً به گسستگی هویت در جمهوری‌های ماورای شوروی از ۱۹۹۱ به بعد انجامید. در این دوره، روسیه دچار گسست هویتی شده بود و به صحنه تنازع بین نژادها و هویت‌های اسلاو و اوکراینی و تاتار و اقلیت‌های مذهبی بدل گشته بود، نمی‌توانست در اوراسیای مرکزی و امور کشورهای استقلال یافته مداخله نماید. قدرت‌های اروپایی نیز حتی پس از جنگ سرد و در دوران ضعف روسیه، که سیاست این کشور تحت کنترل یوروآتلانتیک‌گرایانی همچون یلتسین و کوزیروف بود، همواره روابط خود را با روسیه در چارچوبی از خوف و رجا تنظیم کردند. زیرا از یک طرف قادر به کنار گذاشتن این کشور بزرگ و قدرتمند در نزدیکی مرزهای خود نبودند و همواره با تردید به کرملین می‌نگریستند و از طرف دیگر، یک سره نادیده گرفتن روسیه نیز برخلاف منافع راهبردی و تجاری آن‌ها بوده و اروپا را تحت سلطه آمریکا قرار می‌داد (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۴۵-۲۳۳). به همین دلیل اتحادیه اروپا حاضر نبود که رقابت ژئوپلیتیک در اوراسیای مرکزی موجب تیرگی روابط بین روسیه که سومین شریک تجاری و مهم‌ترین تأمین کننده محصولات انرژی (نفت و گاز) اروپا است و این اتحادیه شود. این اوضاع برای ایالات متحده آمریکا نسبت به سایر قدرت‌ها متفاوت بود زیرا با فروپاشی بلوک شرق و کمونیسم، خود را یکه‌تاز و بی



شوروی و جانشینی روسیه به عنوان میراث‌دار آن کشور، بسیاری از سیاست مداران چین و کارشناسان مسائل اوراسیا همچنان روسیه را به عنوان مهمترین بازیگر منطقه‌ای قلمداد می‌کنند.

سیاستمداران چین تأکید به شاخصه‌های قدرت بزرگ بودن روسیه و موضع‌گیری این کشور در برابر حضور سایر قدرت‌ها و کشورها در حوزه ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی دارند و از سوی دیگر، سیاست کنونی روسیه در اوراسیای مرکزی با منافع چین هم جهت می‌دانند. همزمان با این تطور سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی، چینی‌ها نیز علاوه بر اولویت مسائل اقتصادی، رویکرد خود به منطقه را با نگرانی امنیتی و استراتژیک دنبال می‌نمودند. بازار مصرف گسترده، حوزه تأمین منابع انرژی، حضور ایغورها و مسلمانان در این ناحیه و افزایش نفوذ آمریکا در پی گسترش نفوذ ناتو به شرق، مهمترین عوامل معطوف کننده نگاه چین به آسیای مرکزی بود (Kerr, 2010: 139). در نظر مقامات چینی راهبرد ناتو، علاوه بر آن که در راستای طرح گسترده آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد، برای تکمیل هژمونی قرار داشت، بنیان پروژه بزرگتر آمریکا بود. تا همزمان، چین از سمت غرب (با بسط روابط با آسیای مرکزی) و هم از جانب شرق (از طریق تقویت پیوندهای نظامی با ژاپن و تایوان) محدود گردد. سایر نگرانی‌های چین در مورد مرزهای شرقی این کشور و تحرکات اسلام‌گرایان در کنار تفسیر مشترک این کشور و روسیه در مورد نگرانی‌های امنیتی باعث ایجاد سیاست‌های مشترک دو کشور و همکاری‌های امنیتی در اوراسیای مرکزی گردیده است (Goldestein, 2005: 134).

برشمرده که باعث تیرگی روابط روسیه و غرب گردید. این اختلافات تا حدی بالا گرفت که در **دکترین نظامی جدید** روسیه که در نوامبر ۱۹۹۳ انتشار یافت و اتکای این کشور به سلاح‌های هسته‌ای، برای تأمین امنیت آن مورد توجه قرار گرفت.

از دیگر واکنش‌های روسیه به سیاست نفوذ غرب در اوراسیای مرکزی، می‌توان به روی کار آمدن یوگنی پریماکوف در ژانویه ۱۹۹۶ و در رأس سیاست خارجی روسیه اشاره نمود. روی کار آمدن پریماکوف آغاز توجه دوباره به نظریه ژئوپلیتیک **هارتلند** بود، به تعبیر دیگر با انتخاب یوگنی پریماکوف به عنوان وزیر امور خارجه روسیه نظریه «توازن قوا» به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی روسیه مطرح شد. بدینگونه بود که سال ۲۰۰۰، پریماکوف ضمن رد نظام تک قطبی ایده **نظام چند قطبی** را به عنوان هدف مطلوب سیاست خارجی روسیه اعلام کرد (نوری، ۱۳۸۷: ۳۱-۲۷).

در مورد چین مسئله متفاوت بود و فروپاشی شوروی نقطه عطفی در روابط دو جانبه چین و روسیه بود. با وجود آنکه به نظر می‌رسید در نتیجه این تحول روابط یک کشور کمونیستی با کشور دیگری که نظام کمونیستی آن فرو پاشیده و نظام به ظاهر غرب‌گرایی را در خود می‌دید به تیرگی حرکت نماید (Pan, 2008: 237-255). اما اواخر دهه ۱۹۹۰ توافقنامه‌های مرزی همچون موافقتنامه در مورد جزایر امور و همچنین امضای بیانیه‌های مشترک میان جیانگ ز مین و یلتسین در مورد چند قطبی شدن جهان و ایجاد نظمی بین‌المللی با تقویت نهادهایی همچون سازمان ملل متحد از محورهای این همکاری در ایجاد یک نظم پسا جنگ سرد بود (Gungwu and Yongnian, 2008: 240). پس از فروپاشی

رقابت قدرت‌های بزرگ پس از ۲۰۰۱

همانطور که از عنوان این بحث مشخص است، سال ۲۰۰۱ یاد آور حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر می‌باشد و از آن جهت حائز اهمیت است که نقطه عطف تاریخی در تحولات بین‌المللی پس از آن و سر آغاز **نظم نوین جهانی** مطرح شده توسط بوش پسر (دکترین بوش) در خصوص تشکیل ائتلاف جهانی جنگ با تروریسم است. این دکترین بر اساس منطق قدرت و زور و مطلق اندیشی می‌باشد که دولت‌ها و ملت‌ها را ملزم به انتخاب و گزینش میان ائتلاف و همکاری با آمریکا و یا اتحاد و همیاری با تروریست‌ها می‌داند (آقایی، ۱۳۸۴: ۳۰۰). هرچند در آغاز تأکید آمریکا به سوی خاورمیانه بود، اما دیری نپایید که در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز که روسیه آن را «خارج نزدیک» خود می‌داند، به گسترش نفوذ پرداخت. در آغاز عملیات، روسیه و سایر کشورهای اوراسیای مرکزی و خاورمیانه به غیر از (ایران، عربستان و عراق) به ناچار در ائتلاف علیه تروریسم قرار گرفتند و این آغازی بود که آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و استفاده از پایگاه‌های نظامی کشورهای عضو ائتلاف، وارد حوزه‌های آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه شود. در مقابل و در واکنش به افزایش نفوذ غرب، سیاست روسیه که در مورد غرب از سال ۲۰۰۰ و با **دکترین پریماکوف** تغییر کرده بود، با روی کار آمدن پوتین خصمانه‌تر شد. البته سیاست روسیه در مقابل افزایش نفوذ آمریکا به دو دوره تقسیم می‌شود. از سال ۲۰۰۰ و در چهار ساله اول ریاست جمهوری پوتین سیاست همراهی با آمریکا در مورد تروریسم در دستور کار سیاست خارجی روسیه بود و اگرچه روسیه در حملات علیه تروریست شرکت مستقیم نداشت، اما

اجازه استفاده نیروهای آمریکایی از پایگاه‌های نظامی و فرودگاه‌ها را به نیروهای آمریکا داده بود، اما در چهار ساله دوم ریاست جمهوری پوتین، سیاست خارجی روسیه این کشور دچار تحول شد، زیرا با گسترش اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴، روسیه با پنج کشور این اتحادیه همسایه شد. در این سال‌ها تأکید سیاست خارجی روسیه بر سه اصل نوسازی اقتصادی، دست‌یابی به جایگاهی بایسته در فرایندهای رقابت جهانی و احیای موقعیت **قدرت بزرگ** بود (نوری، ۱۳۸۷: ۸۶۴). از طرفی با مشاهده نفوذ آمریکا و ناتو (غرب) به مناطق سنتی تحت سلطه خود، ضمن تأکید بر نظام چند قطبی، پیگیری **سیاست خارجی مستقل و سازنده**، بر اساس وضعیت ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرت‌های اوراسیا مد نظر قرار گرفت. البته گسترش فعالیت‌های تروریستی در قفقاز شمالی، انقلاب رنگی در اوکراین و بی‌ثباتی آسیای مرکزی از مهمترین چالش‌ها و علل تغییر سیاست روسیه پوتین بود (Tsygankov, 2006: 157).

در مورد اتحادیه اروپا و رویکرد آن در اوراسیای مرکزی، نمی‌توان به چیزی بیش از مواضع و اقدامات ایالات متحده آمریکا اشاره نمود، زیرا سیاست‌های آمریکا و اروپا تقریباً در یک قالب مشترک است. در مجموع به نظر می‌رسد اشتراکات فرا آتلانتیکی اروپا و آمریکا، مانع تبدیل اختلاف‌ها و رقابت‌ها به بحران‌های حاد و ستیزه جویی‌های آشکار شود، زیرا سیاست و تجارت اروپا و آمریکا در مواردی چنان به یکدیگر گره خورده‌اند که بر مسیر روابط فی مابین اثر می‌گذارند. در حقیقت می‌توان گفت که اوراسیای مرکزی محل تلاقی دو فرایند همگرایی، یکی سیاست همسایگی



که هدف کشورها در نظام بین‌الملل تأثیرگذاری‌شان بر یکدیگر است و ابزار آن‌ها در رسیدن به هدف‌هایشان قدرت می‌باشد، می‌توان کشورهای تأثیرگذار در اوراسیای مرکزی را نیز در سه قالب بررسی نمود:

- ابرقدرت‌ها: ابرقدرت بودن مستلزم داشتن قابلیت‌های گسترده‌ای است که بتوان در کل نظام، آن‌ها را به کار گرفت. ابرقدرت‌ها باید از لحاظ سیاسی و نظامی بر کل جهان دسترسی داشته باشند و همچنین باید در فرایندهای امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن، در تمام یا تقریباً همه مناطق در هیأت تهدید کننده، تضمین کننده یا مداخله کننده بازیگران فعالی باشند.

- قدرت‌های بزرگ: این کشورها از نظر قابلیت و رفتار، اسباب کمتری نسبت به ابرقدرت‌ها لازم دارند و لازم نیست در فرایندهای امنیتی کردن در همه بخش‌ها قابلیت‌های بالایی داشته باشند.

- قدرت‌های منطقه‌ای: این قدرت‌ها معرف قطبیت هر مجموعه منطقه‌ای هستند و توانایی آن‌ها فقط در سطح منطقه‌ای قابل توجه است (بوزان، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۴).

واقعگرایان معمولاً سیاست قدرت و روابط بین‌الملل را مترادف هم می‌گیرند. البته عامل قدرت در تأثیرگذاری بر سایر بازیگران عرصه بین‌الملل مؤثر است. اما وقتی هدف از بررسی، بازیگران تأثیرگذار است و نه فقط قدرت‌های تأثیرگذار، محدوده وسیع‌تری از کشورها را شامل می‌شود. از این روی باید سایر اشکال قدرت، همچون قدرت نرم و دیگر عوامل موجد نقش تأثیرگذار، همچون ژئوپلیستیک و عوامل ایجاد اقتدار را نیز مورد بررسی قرار داد. اکنون با توجه به مباحث فوق، به فهم پویایی‌ها و تحولات و

اروپا و دیگری فرایند همگرایی میان کشورهای مستقل مشترک المنافع تبدیل شده است. اما شروع شراکت شرقی در بهار ۲۰۰۹ موجب نگرانی شدید مسکو شد و برای اولین بار، رهبری روسیه به مخالفت شدید با یک طرح ابتکاری اتحادیه اروپا در همسایگی بلافصل آن می‌پرداخت. همزمانی گسترش اتحادیه اروپا با گسترش ناتو، موجب بروز نگرانی مقام‌های روسیه نسبت به مورد تهدید قرار گرفتن حوزه سنتی نفوذ این کشور شد و روسیه نیز نشان داد که در مقابل احساس تهدید، از تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع و ادغام برخی کشورها در ساختارهای پولی و اقتصادی انرژی خود و همچنین تشکیل اتحادیه گمرکی اوراسیا، تا به کارگیری قدرت سخت همچون حمله به گرجستان، از هیچ عمل و اقدام پیشگیرانه و تلافی جویانه‌ای فروگذار نیست.

بازیگران تأثیرگذار در اوراسیای مرکزی (بر مبنای مدل کانتوری و اشپیگل)

اگر نگویم زندگی اجتماعی عرصه تلاش افراد و گروه‌ها برای کسب قدرت است، حداقل جذابیت قدرت را می‌توان فراگیر دانست؛ تا حدی که نواقع‌گرایان معتقدند "اگر کشوری می‌خواهد پیروز و موفق باشد، چاره‌ای جز قرار دادن کسب قدرت در صدر اهداف فوری و ضروری خود ندارد." حتی مورگنتا نیز اعتقاد دارد که در واقع آنچه که کشورها در جستجوی آنند تعادل یا توازن قوا نیست، بلکه برتری قدرت خود آنان می‌باشد و حتی واقعگرایان کلاسیکی چون ریمون آرون ادعا می‌کنند که کشورها به مشابه بازیگران اهدافشان را تعریف می‌کنند که بر نظام بین‌الملل تأثیر می‌گذارد (شیهان، ۱۳۸۸: ۳۴-۲۵). بر این مبنای

که دارای برخی پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هستند و احساس هویت آن‌ها گاه به واسطه اقدامات و موضع‌گیری‌های دولت‌های خارج از سیستم افزایش می‌یابد. از جمله کارهای مهم این دو محقق تقسیم هر خرده سیستم به چند بخش است. در واقع این کار آنها در جهت رفع مشکل بزرگی است که در مطالعات منطقه‌ای وجود دارد و آن مشکل مبهم بودن مرزها از حیث اعضای منطقه و چگونگی تشخیص یک منطقه از سایر مناطق است. در واقع این ابهام در مرزهای درون یک منطقه، مشکل بزرگ بسیاری از بررسی‌های منطقه‌ای است (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۳۲). برای حل این ابهام، کانتوری و اشپیگل هر نظام تابع را در سه بخش تعریف نموده‌اند که به وسیله آن، بخش‌بندی کشورهای اوراسیای مرکزی بدینگونه می‌باشد:

۱- بخش مرکزی: این بخش از یک یا چند دولت تشکیل می‌شود و نقش اصلی را در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کند. از دید کانتوری و اشپیگل برای پیدایش بخش مرکزی وجود حداقلی از همخوانی میان گروهی از بازیگران لازم است. در واقع وجود حداقلی از همانندی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای تحقق این امر ضرورت دارد. در این مورد متغیرهای گوناگون مانند میزان ارتباطات درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف همانندی‌ها مؤثر است. بر اساس این نگرش، کشورهای آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان) و قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) را در بخش مرکزی قرار داد. البته بر طبق بیان کانتوری و اشپیگل، قدرت‌هایی مانند روسیه در اوراسیای مرکزی، از جمله دولت‌های منطقه‌ای مرکزی محسوب

تأثیرات تمامی کشورها در یک سیستم کلان (اوراسیای مرکزی) بر طبق نظریه سیستم‌های منطقه‌ای یا زیر سیستم‌ها پرداخته می‌شود. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی توجهی خاص به مبحث سیستم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای صورت گرفت. علت این مسئله، توجه زیاد جنگ سرد به سطح نظام جهانی و بی‌توجهی به تنوعات و سطوح منطقه‌ای بود (Buzan, 1991: 208).

نظریه سیستم‌های منطقه‌ای، منطقه را همچون الگوهای روابط یا کنش و واکنش‌ها، درون یک عرصه جغرافیایی می‌داند که میزانی خاص از قاعده‌مندی را به نمایش می‌گذارد، به حدی که دگرگونی در یک نقطه از سیستم بر نقاط دیگر نیز تأثیر می‌گذارد (Thompson, 1973: 101).

بر این اساس سیستم‌های منطقه‌ای متشکل از دولت‌هایی هستند درون شبکه‌ای نسبتاً مستقل از اندر کنش‌هایی که رفتار آن‌ها را هم محدود می‌کند و هم شکل می‌دهد. این اندر کنش‌ها می‌توانند دارای شکل‌های مختلف باشند، اما تأثیراتی جدا و مستقل از آنچه دولت‌ها قصد کرده‌اند بر جای می‌گذارند. به عبارت دیگر محیطی استراتژیک به وجود می‌آید که در آن دولت‌ها بر رفتار یکدیگر تأثیر می‌گذارند، بر این اساس است که نظریه سیستم و زیر سیستم منطقه‌ای با نظریه واقع‌گرایی ساختاری همخوانی دارد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۷۸-۷۷). لوئیس کانتوری و استیون اشپیگل، نظام‌ها را به ۱- نظام جهانی یا نظام (مسلط) ۲- نظام تابع (منطقه‌ای) ۳- نظام داخلی (دولت ملی) تقسیم می‌کنند و معتقدند که سیستم بین‌الملل از چندین سیستم تابعه منطقه‌ای و مستقل تشکیل شده است (قنبرلو، ۱۳۸۸: ۳۸). به اعتقاد لوئیس کانتوری و استیون اشپیگل، خرده سیستم منطقه‌ای متشکل از یک دولت یا چند دولت مجاور و در حال تعامل است



ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۲۹). در اوراسیای مرکزی و در بخش مداخله‌گر، قدرت‌های فرامنطقه‌ای که عمدتاً یا در شکل کلی با عنوان غرب و یا به طور اخص به نقش و نفوذ ایالات متحده و البته برخی ساختارهای امنیتی غرب مانند ناتو نظر دارند، را می‌توان در بخش مداخله‌گر قرار داد. ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین بازیگر عرصه بین‌الملل به اوراسیای مرکزی و به ویژه قفقاز توجه ویژه‌ای دارد و در رقابتی که با روسیه دارد و البته برای کسب انرژی و منابع عرصه را بر این منطقه تنگ‌تر می‌نماید (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

نتیجه‌گیری

وقایعی که در این جزیره بزرگ جهانی، در دهه گذشته میلادی به وقوع پیوست و یا هم‌اکنون در جریان است، هر متفکران جغرافیای سیاسی را بر این فکر و می‌دارد که هنوز مناطق جغرافیایی در ایجاد و حفظ برتری قدرت‌های جهانی نقش اساسی دارند و در واقع، صحنه ژئوپلیتیکی است که به یک بازیگر در نظام بین‌الملل (قدرت جهانی) فرمول بازی را توجیه می‌نماید (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۱). جالب اینکه با گذشت سال‌ها از بیان این نظریات، هم‌اکنون نیز نظریات ژئوپلیتیکی اعتبار خود را از دست نداده‌اند، به گونه‌ای که رقابت کنونی قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به اوراسیا بر اساس همین نظریات می‌باشد. اوراسیایی که زمانی تحت سلطه بلامنازع اتحاد جماهیر شوروی بود، پس از فروپاشی شوروی با ضعف‌های اقتصادی، سیاسی و تعارضات هویتی بین جمهوری‌های استقلال یافته مواجه شد. عوامل مذکور در کنار تمایلات سیاست‌مداران روسیه (یوروآتلانتیک‌گرایان) به غرب باعث نزدیکی و تعامل بین دو رقیب و

می‌شوند که به مرزهای منطقه محدود نمی‌شوند و در زمره دولت‌های مداخله‌گر (قدرت‌های بزرگ)، نیز می‌توانند قرار بگیرند.

۲- بخش پیرامونی (حاشیه‌ای): این بخش دولت‌هایی را در بر می‌گیرد که نقش جانبی در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کنند. کانتوری و اسپیکل بر این باورند که نبود همخوانی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دولت‌های حاشیه‌ای موجب می‌شود که آن‌ها نتوانند نقش مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای بازی کنند. اما این بدان معنا نیست که نسبت به مسائل منطقه‌ای حساسیت ندارند، آن‌ها ارتباطات محدودی با بخش مرکزی دارند. البته یک بازیگر حاشیه‌ای در یک منطقه ممکن است در منطقه دیگر نقشی مرکزی بازی کند. می‌توان دولت‌های اوکراین، بلاروس، مولداوی، ایران، ترکیه، پاکستان و افغانستان را در این بخش قرار داد. البته کشور چین، به عنوان یک قدرت بزرگ که توانایی قرار گرفتن در بخش مداخله‌گر را نیز دارد، مهمترین این دولت‌ها می‌باشد که به علت وجود بحران‌ها و اوضاع ناپایدار در اوراسیای مرکزی و همجواری مرزهای شرقی این منطقه با نواحی غربی چین، حساسیت‌هایی را در این منطقه دارد.

۳- بخش (مداخله‌گر): منظور از این بخش، دولت‌های بیرون از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند. در واقع بر طبق تعریف باری بوزان که در ابتدای این مقاله از قدرت‌ها بیان شد، مقصود از بخش مداخله‌گر، قدرت‌های بزرگ هستند زیرا به مرزهای ملی و منطقه‌ای محدود نمی‌شوند و توانایی اعمال قدرت و ایجاد ترتیبات امنیتی در مناطق دیگر را دارند و بر پایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در امور دیگر مناطق دخالت می‌کنند (جعفری

ایجاد حس خطر مستقیم برای منافع ملی و امنیت ملی روسیه شده است و آنها را به اتخاذ اقدامات متقابل واداشته است.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آقای، داوود (۱۳۸۴)، نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی، تهران: نسل نیکان.
- ۲- ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (۱۳۸۶)، تکرار بازی بزرگ در آسیای مرکزی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۲.
- ۳- امام زاده فرد، پرویز (۱۳۸۴)، دکترین امنیت ملی آمریکا، گذشته، حال و چشم انداز آینده، در کتاب آمریکا ۷ (ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۴- برژینسکی، زبگنیو (۱۳۷۸)، طرح بازی، چگو نگی اداره رقابت آمریکا و شوروی، ترجمه: مهرداد رضاییان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۵- بوزان، باری (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها، ترجمه: رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۳، ۲۲۴.
- ۷- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۲۰۰۱-۱۹۹۱)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۸- داداندیش، پروین (۱۳۸۶)، گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱.
- ۹- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا، تهران: انتشارات قومس.
- ۱۰- رودینتسکی، آرم (۱۳۸۴)، روسیه و آسیای مرکزی: بعد امنیتی، ترجمه: قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، شماره ۵۱.
- ۱۱- رومر، ایوگن (۱۳۸۳)، جانشین‌های رهبری در آسیای مرکزی، ترجمه: قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و

دشمن دیرینه گردید. از این روی روسیه در مقابل گسترش نفوذ اتحادیه اروپا و ناتو به شرق، واکنشی نشان نمی‌داد و غرب نیز به دلیل وجود منافع و منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، با شتاب زدگی و از طرق مختلف اقتصادی در قالب (تجارت و همکاری) و نظامی در قالب «ناتو» به اوراسیای مرکزی نفوذ یافت. می‌توان روی کار آمدن «اوراسیاگرایان» در روسیه را «سنتزی» در پاسخ به اقدامات سریع و بدون تأمل ایالات متحده آمریکا و اروپا در مناطق استقلال یافته شوروی سابق (اوراسیای مرکزی) دانست. اوراسیاگرایان که خواهان بازگشت به مناطق سنتی تحت نفوذ شوروی سابق بودند، با واکنش‌هایی که در گرجستان و موارد مشابه از خود بروز دادند، این مسئله را خاطر نشان کردند که به اوراسیای مرکزی نه تنها به عنوان حوزه نفوذ سنتی خود می‌نگرند، بلکه از دست رفتن سلطه بر این مناطق را برابر با اضمحلال روسیه می‌دانند. به همین دلیل است که از هیچ اقدامی در واکنش به نفوذ غرب، روی گردان نمی‌باشند. روسیه خواهان تشکیل اتحادی شبیه به اتحادیه اروپا و البته با جمهوری‌های استقلال یافته می‌باشد و غرب، که از ایجاد دوباره شوروی قدرتمند هراس دارد، با این امر به مخالفت پرداخته است. روسیه به دنبال حل بحران هویتی می‌باشد که برگرفته از ذهنیت ملی روس در سده شانزدهم میلادی بوده است. در این میان، همراهی آمریکا با اروپا و ادعاهای سلطه جویانه ایالات متحده باعث شده تا سیمای این کشور در اذهان ملی روسیه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. فعالیت ایالات متحده و اروپا در کشورهای استقلال یافته که به زعم رهبران روسیه، بخشی از حوزه فرهنگی این کشور می‌باشد، باعث



الله عزتی و محبوبه بیات، تهران: قومس.

قفقاز، شماره ۴۵.

۱۲- زرگر، افشین (۱۳۸۶)، رقابت قدرتهای بزرگ در قفقاز و آثار آن بر امنیت منطقه‌ای، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۸.

۱۳- سازمند، بهاره (۱۳۹۰)، **سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.

۱۴- شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، **امنیت بین الملل**، ترجمه: سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۵- عزتی، عزت الله (۱۳۸۰)، **ژئوپلتیک قرن بیست و یکم**، تهران: نشر سمت.

۱۶- عطایی، فرهاد و شیبانی، اعظم (۱۳۹۰)، زمیسنه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلتیک، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال چهارم، شماره ۸.

۱۷- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۸)، مفهوم و ماهیت قدرت منطقه‌ای، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دوازدهم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۶۴.

۱۸- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، نگاه ایرانی به صلح و همکاری در اوراسیای مرکزی، **ایراس، گاهنامه روسیه؛ آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره نوزدهم.

۱۹- کولایی، الهه (۱۳۹۱)، **سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی**، تهران: سمت.

۲۰- لاروئل، مارلن (۱۳۸۸)، **اوراسیاگرایی روسی، ایدئولوژی امپراتوری**، ترجمه: سید جعفر سیدزاده و محمد حسین دهقانیان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.

۲۱- نادری، احمد (۱۳۹۳)، از ژئوپلتیک دولت محور؛ به ژئو کالچو تمدن محور، خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها، **دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، سال چهارم، شماره دهم.

۲۲- نوری، علیرضا (۱۳۸۷)، ارتقاء جایگاه روسیه در عرصه جهانی و تنش با آمریکا در دوره پوتین، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۱.

۲۳- واعظی، محمود (۱۳۸۶)، نمایش قدرت: تحلیل قدرت روسیه در قبال اقدامات ایالات متحده آمریکا؛ دلایل و فرضیه‌ها، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۱۸.

۲۴- یانگ، جان (۱۳۸۴)، **جنگ سرد صلح سرد**، ترجمه: عزت

لاتین:

1- Buzan, Barry (1991). **People, State and Fear; an Agenda for International Security studies in the Post-Cold War Era**, 2nd edition, Boulder: Lynne Reinner.

2- Cornell, S (2004). "Nato's Role in South Caucasus Regional Security", **Turkish Policy Quarterly**, Vol.3, No.2. May

3- Fairbanks, c (2001). "Strategic Assessment of Central Eurasia", **the Atlantic Council of the United States, Washington**. D.C: Central Asia-Caucasus Institute (SAIS)

4- Goldstein, Avery (2005). **Rising to Challenge: China's Grand Strategy and International Security**. Stanford University Press.

5- Kerr, David (2010). "Central Asia and Russian Perspective on Chain a's Strategic Emergence", **International Affairs**. Vol.86.No.1

6- Pan, Guang (2008). "China in the Shanghai Cooperation Organization" in **Wang Gungwa and Zheng**

7- Sakwa, Richard (2002). **Russian Politics and Society**, London: Routledge

8- Thompson, William (1997). "the Regional Subsystem: A conceptual Explication and a Propositional Inventory", **International Studies Quarterly** 17

9- Tsygankov, Andrei.P (2006). "New Challenges for Putin's Foreign Policy", **Elsevier**, winter

10- Weitz, R (2006). "Averting a New Great Game in Central Asia", **the Washington Quarterly**, Vol.29, No.3, summer.

